

شعر این زمانی مجید زمانی اصل

■ علی باباجاهی

اشاره:

1

به جایی سر می‌زدم در یکی از بعد از ظهرهای تابستان 82، با سایه‌ام که مایه‌ای از دل‌تنگی با خود داشت. سرازیر شده بودم از کوچه‌ای به سمت خیابان اصلی «گیشا» که ناگهان کسی نبود جز «حبیب باوی» خوزستانی که صدایم کرد... و بعد جوشیدیم با هم و کوشیدیم که در چند دقیقه ردّ و بدل شود آنچه را که می‌بایست / و شد: و بعد دفتر شعری از همه رنگ شعرهای «مجید زمانی اصل»، که ماشین شده بود در بوق و کرنا (هیاهوی) ماشینهای نازنینان «گیشا» پی، به من سپرده شد.

- چرا؟

و بعد خداحافظی کردیم با هم در آن روز گیشایی؛ و بعدتر حبیب خوزستانی به من تهرانی! زنگی زد و درنگ از من بود و آن حبیب خدا از من خواست که چیزی بنویسم بر این دفتر. که «ای به چشم» نیز از من بود. نظریازی با دیگر کلمات اما، فرصتی برای من باقی نگذاشت که به یک‌باره دل بسپارم به شعرهای مجید ساکن اهواز. القصه شیفتگی حبیب به شعر مجید آن چنان می‌نمود در تلفنهای از راه دورش که بار دیگر، «ای به چشم!» از سمت چشمهای من بود. اینک این چشم من و این هم دفتر شعرهای مجید زمانی اصل و این فرصت، غنیمتی است تا بیشتر دل بسپارم به شعرهای شاعر عزیز که:
گلی خوشبوی از اهواز روزی
رسید از دست «باوی» جان به دستم

2

شعر امروز ایران را می‌توان از منظر تحولات ذهنی و زبانی حداقل به سه نوع تقسیم کرد:

1- شعر ایضاحی (معمول)

2- شعر اقناعی (پیشرو)

3- شعر استفهامی (پیش‌تاز)

شعر ایضاحی شعری است متکی به اصول و قواعدی ثابت، از زبان گرفته تا ساختارهای زیبایی‌شناختی که آشناترین و معمول‌ترین نوع رابطه را مدنظر قرار می‌دهد و به ثبت ساده امور می‌پردازد. شعر اقناعی، از توضیح و تشریح امور و اصولاً از شعر ایضاحی فاصله‌ای جدی می‌گیرد و با ذهن و زبانی تازه‌تر به ایجاد رابطه عمیق‌تری با مخاطب فکر می‌کند.

شعر استفهامی اما شعری است که می‌کوشد معرفت‌های موجود و متعارف فرهنگی را به قابلیت‌های هنری جدید و جسارت‌آمیزی تبدیل کند و به رابطه‌ای متکی است که ظاهراً ضد رابطه به نظر می‌رسد. بدین معنا که ارتباط هنری (شعر) به مبادله معنا محدود نمی‌شود. بلکه، لذت‌بخشی موسیقایی، تکنیکی و... کلیتی را ارائه می‌کند که گاه غیر اورگانیک و گسسته‌نماست. این ارتباط شعری، مبتنی بر درکی از جهان هستی است که نسبت باوری، تکثرگرایی و فاصله‌گیری از احکام کلی را مدنظر قرار داده است.

3

این بخش از شعرهای مجید زمانی اصل که پیش روی من است زیر عنوان‌های شعر اقناعی قابل بررسی است در عین حال این شعرها تقسیم‌بندی فرعی دیگری نیز پیشنهاد می‌کند که در جای خود به آن اشاره خواهم کرد. وقتی شاعری را به صفتی سلبی یا ایضاحی پیوند می‌زنیم اگر با مستندات (شواهد) همراه نباشد چیزی در حد تعارف (تمجید؟) یا اتهام (تهدید؟) خواهد بود. از این رو، نخست یک یا دو نمونه از شعر مجید زمانی اصل را که زیر عنوان شعر ایضاحی قرار می‌گیرد نقل می‌کنم. سپس، با رعایت ایجاز، نکاتی را یادآور خواهم شد.

«الیوت، برادر!

می‌گویند همیشه در خواب‌ها

صدای رود می‌سی‌سی‌پی

می‌گذشت

هم در آن دم که گهواره‌ات

در کشاکش نسیم رفاه بود

بر عکس من که

که از سقف کاهگلی خانه‌ام در لشکرآباد - خواب ابر

بر رخم

قطره‌قطره

می‌چکد...»

«روبین داریو! پدر بزرگ!

من هم ارواحم را

از گریه شعر و

خواب پرپر فرشته‌ای خسته می‌سازم
و آن گاه می‌باشم آن را
به زوایای غبارگرفته گم‌ترین گور جهان
که تو می‌شناسی به ساعت مرگ...»
«در خانه‌ای ویران از ترکشها
شانه کوچك كودكي
و دفتر مشقي و
آلبوم عكسي را دیدم
از اندوه همین اشیاء کافی است
پیراهن آسمان آتش بگیرد و
شانه‌های خورشید خاکستر شود...»

در نمونه‌هایی که ارائه شد با ترکیبها یا تعبیرهای مصنوع مواجه نیستیم. افزون بر این، حسی شاعرانه، شانه به شانه ما راه می‌رود. اما در مجموع موقعیت زبان یا در واقع بیان و فضای کلی شعرها صرفاً در صدد ارسال پیام و در نهایت توصیف خطی - نمی‌گویم سطحی - مسائلی البته مهم‌اند. صحبت از کپی کردن اصلاً در میان نیست اما ارائه نمونه‌ای مشابه کار دیگران برای شاعری مستعد همچون مجید زمانی اصل، خواننده حرفه‌ای شعر را از فرط دلتنگی یا به خانه برمی‌گرداند یا فرضاً به میخانه می‌کشاند. اگر ناپیل می‌گوید: «امروز اگر کسی کارآگاه کریستی یا ... را کپی کند کار مهمی نکرده است» به مجید ما اصلاً ربطی ندارد. به هر صورت خودمانی‌تر که بگویم در این گونه شعرها، زمانی اصل اما از زمان، استفاده ابزاری کرده است. از این رو به چند بار شاعری محکوم می‌شود!

و اما این نمونه شعرها را هم بخوانید تا بدانید که شعر افناعی چه نوع شعری است:
«خوشبختی شاید پروانه‌ای مرده است که از پلکهای آب برمی‌گیریم
و لای دفتری از شعر می‌گذاریم
تا شاید، شاید، روزی روزگاری
يك ترانه
بهشتی شود

باران بر فقرم می‌بارد بر کتابهای پهن‌شده بر پیاده‌رو
و عابرانی که می‌دوند انگار واژگانی خیس‌اند با چتری از رؤیا و نداریها
راستی چقدر باید تهی‌دستی را تاب آورد چقدر؟
باران بر فقرم که نه

باران بر پروانه مرده می‌بارد»
«... من بوده‌ام که ماه را بر شانه
بارها از رود عبور داده‌ام
به کفشها و پیراهن کهنه‌ام به بساط کتاب‌فروشی‌ام نگاه نکن
حالا دست بر سر هر قرنفل که می‌کشم حتماً خوابهایش بوی دریا می‌گیرد»
«... شاید از اینکه گفته‌ای دهان تو را به شعر نوشته‌ام
از من بیزار شده‌ای؟

وقتی هر آه تو سرور من است
سرور مصفاترین مصیبت جهان من است موافقی از نرگسان نشسته به غریبی این سیاره مشورت مویه بگیریم؟
من دیگر نمی‌توانم خواب کبوتران را از دریا مخفی بدارم
تا یاسهای زمین به ستاره‌ها تفکر نکنند
بگذار برای اعتراف کنم

حالا چه هم‌گفت‌وگویی من شوی چه نه! من از اهل آنانی هستم
که در کنار بافه‌های ترنم و ترانه
آینه‌ها را در اشکهای رؤیا می‌کارند
و بی‌درنگ خواب کولیاب را به غزل می‌نویسد.»

در این نمونه شعرها «مجید» گرچه از زمان زبان حال شعر امروز فاصله‌گیری جانانه‌ای نکرده است اما کوششی توأم با جوشش، عباراتی از شعرهای او را به جنبه‌هایی می‌کشاند تا رنگ «غزل غزل‌های سلیمان بگیرد» سلیمانی که باران بر کتابهای پهن‌شده‌اش در خیابان می‌بارد، بر فقری که نه / بر پروانه مرده‌ای که...

«نچلا! اگر مرگ سراغ مرا گرفت
بگو در حال گفت‌وگو با ستارگانم
تترس! برای او دستمالی از آه پروانه و فرشته پنهان کرده‌ام...»
شعر، کارکرد ویژه زبان است. زمانی اصل زبانی را به نحوی شهودی در شعرش، کم و بیش درک و درونی کرده است. این زبان مداری معتدل، از سمت و سوی تخیلی پاکیزه و تغزلی هدایت می‌شود، همراه با سادگی آسان - غیر آسانی که گاه غافلگیرکننده است:
«من راه خدایم نچلا!

همان چوپانی که خوابهایت را به دو بیتی نوشته است
به جان کبوتران چاهی‌ای که آشیانه در پل کارون دارند
از فرط فقر قرآن خانه‌ام را فروختم

ماه می‌دانم می‌دانی من مرثیه مدام منم مویه مکن!
که سطر آخر سر به شیدایی و شطح‌نگاری زده است. در سطرهای پیش از این گفتم که شعر مجید زمانی اصل، تقسیم‌بندی‌هایی فرعی را در کنار تقسیم‌بندی‌هایی من از شعر امروز می‌نشانند.
- چگونه؟

- عرض می‌کنم:

شعر افناعی بر مبنای تعریف من، لزوماً شعری کوتاه و اختصاری- ایجازی نیست. بر همین مبنا شعر ابضاحی- افناعی یا شعر افناعی- ایجازی می‌تواند در کنار تقسیم‌بندی فعلی من قرار گیرد. شعرهای افناعی - ایجازی مجید را بخوانیم تا بدانیم که

می‌توان با تمهیداتی ظریف از کمند نوعی بیان که رو به توصیف - گزارش دادن می‌رود رها شد:
 «گیلاسها دیگر گوشواره نیستند
 بر گوشهای باد
 بدون کالبدشکافی
 نمی‌شود
 آنها را میل فرمود
 گیلاسها مثل دختران فراری‌اند.
 انگورها عین زنجیرند
 و طعم قتل می‌دهند
 حبه‌ای انگور را که می‌خوری
 در می‌یابی
 خورشید را کشتند در فانوس
 مهتاب را [در] اوقیانوس»
 اقرار می‌کنم دفتر شعر پیش روی من، حرفهای بیشتر و مسبوط‌تری می‌طلبد. فرصت اما؟
 می‌بخشید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی